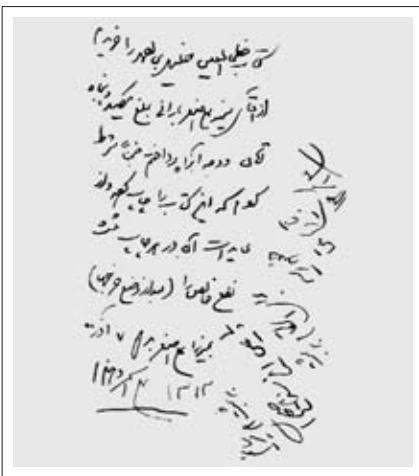


علی اکبر دهخدا و حاجی حسین آقا ملک

احمد سهیلی خوانساری*

کتاب العین نخستین کتاب لغتی است که به ترتیب حروف معجم در زبان عرب خلیل بن احمد نحوی بصری تألیف نموده است. خلیل از علماء بزرگ صدهٔ دوم هجری و استاد سیبویه می‌باشد و واضع علم عروض بود. به روایتی در سال ۱۷۰ و به قولی در ۱۷۵ وفات یافته است.

خلیل لغت را به ترتیب حروف معجم و نخست از حروف حلق آغاز کرد بدین ترتیب: ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ر ط ذ ز ل ن ف م و ای؛ و به همین جهت این تألیف به کتاب العین و یا عین اللغة معروف گردید. از این کتاب قسمت‌های مختصری در بعضی از کتب نقل، لکن نسخهٔ این کتاب را کسی در جایی سراغ نداشت. در سال ۱۳۱۲ میرزا حسین فرهومند^۱ مدیر شرکت طبع نسخه‌یی از این کتاب را یافته و به میرزا علی اصغر بارانی^۲ که در آن وقت کتاب‌فروش دوره‌گرد بود بدون آنکه بداند چه می‌فروشد با کتابی دیگر به ده تومان فروخت و میرزا علی اصغر کتاب را همان روز برای فروش نزد حاج حسین آقا ملک که در آن زمان در بازار حلبی‌سازها محل فعلی کتابخانهٔ ملی سکونت داشت برده و با دو کتاب دیگر به وسیلهٔ گماشتهٔ ملک عرضه کرد و قیمت سه کتاب را چهل تومان تعیین نمود. یعنی کتاب العین و یکی از کتاب‌های سی و شش تومان و کتاب دیگر چهار تومان. ملک یکی از کتاب‌ها را پس داده و دو کتاب، که کتاب العین و کتابی در عروض بود خریده و پرداخت قیمت آنها را به روز بعد موکول نمود. او روز بعد مراجعه کرده سی و شش تومان قیمت آنها را گرفت. لکن عصر آن روز برای فروش کتابی پیش دهخدا رفت و ضمن بازارگر می‌اظهار داشت دیروز کتابی به حاج حسین آقا به نام کتاب العین فروختم. دهخدا که سال‌ها در جستجوی این کتاب بود وقتی که این سخن را از او شنید آه از نهادش برآمد و چون مرغ مقصود را از قفس پریده دید در پی چاره برآمد و نقشه‌یی طرح کرد تا بدان وسیله شاهد مراد را در آغوش کشد. بنابراین با میرزا علی اصغر بدین صورت مواضعه کرد که او کتاب را به یکصد و پنجاه تومان فروخته و تعهد شده که پس از چاپ از درآمد و سود آن سهمی به وی تعلق گیرد، لکن بعد از اکتیاف که میرزا علی اصغر کتاب‌های خود را جمع کرده، در کیف نهاده، کتاب فروخته شده را هم اشتباهاً در کیف خود گذاشته و برده و ندانسته به ملک داده است و میرزا علی اصغر را برانگیخت که به هر طریق کتاب را بازستاند.



کتاب خطی العین خلیل بن احمد را خریدم از آقای سید علی اصغر بارانی به مبلغ یکصد و پنجاه تومان و وجه آن را پرداختم. ضمناً شرط کردم که این کتاب را چاپ کرده و از عایدات آن در هر چاپ ثلث نفع خالص را (بعد از وضع خرج‌ها) به میرزا علی اصغر بدهم.

۷ آذر ماه ۱۳۱۳ (امضا) علی اکبر دهخدا

[در حاشیه]: به ثبت هم می‌رسانیم، ولی عین این سند هم صحیح است. برای استحکام به ثبت خواهد رسید به تاریخ متن. (امضا) علی اکبر دهخدا

* کتابشناس، مدیر سابق کتابخانهٔ ملک؛ ۱۳۷۳-۹۱۲۹۱.

✓ مأخذ: مجلهٔ آینده، سال ششم (خرداد و تیر ۱۳۵۹)، ش ۳-۴: ۲۲۱-۲۳۴.

۱ میرزا حسین فرهومند نخست در بازار حلبی‌سازها کتابفروشی داشت، وقتی که «شرکت طبع کتاب» تأسیس شد او مدیر شرکت طبع کتاب در خیابان ناصرخسرو گردید.

۲ میرزا علی اصغر در سال ۱۳۰۶ به کار کتابفروشی دوره‌گردی می‌کرد. میرزا عبدالله ممتاز که او نیز کتابفروش دوره‌گرد بود که سواد داشت و کتاب خطی می‌شناخت او را راهنمایی می‌کرد. بعد ولی سرمایه پیدا کرد و در خیابان شاه‌آباد کتابفروشی بارانی را باز کرد و تا چند سال قبل با بی‌سوادی کتابفروشی می‌کرد.

میرزا علی اصغر را این توفیق نصیب نگردید، ناگزیر دهخدا نامه زیر را به ملک نوشت:

به عرض عالی می‌رساند، بسیار متأسفم که آشنائی مخلص با حضرتعالی درین موقع و بدین نحو آغاز می‌شود. [و] کتاب متعلق به این جانب را یا به عمد یا به سهو میرزا علی اصغر کتابفروش برده و اینک مدعی است که به امانت به حضرتعالی داده است و بر خلاف سوابق مشهور از حضرتعالی، حالا از استرداد آن امتناع فرموده‌اید. اگر گفته میرزا علی اصغر راست باشد امر غریب است و برازنده کسی که پنجاه هزار کتاب را برای استفاده مردم وقف فرموده نمی‌باشد. اگرچه هیچ وقت با اینکه هنوز درین مدت توفیق زیارت حضرتعالی را نداشته‌ام، به گفته میرزا علی اصغر باور نکرده‌ام؛ ولی اگر راستی فرض فرموده‌اید که میرزا علی اصغر خلافی گفته است این است که شخصاً این معروضه را تصدیع می‌دهد تا رفع اشتباه عالی بشود و گماشتگان امر فرمائید کتاب را به ارادتمند فوراً مسترد دارند. زیاده تصدیع نمی‌دهد.

ارادتمند - علی اکبر دهخدا

چون این نامه هم ملک را بر سر لطف نیاورد و پاسخی بدان نداد، دهخدا برای حصول مقصود بر علیه میرزا علی اصغر به نظمیه شکایت برد و تأمینات او را احضار کرده به شرح زیر از او بازجویی نمود:

تاریخ: ۱۳/۱۰/۱۹ [۱۳]

مدعی: آقای دهخدا

مدعی علیه: علی اصغر کتابفروش

س: هویت خود را بیان کنید.

ج: اسمم میرزا علی اصغر، نام فامیل بارانی، پدرم احمدبیک، سن ۲۹ سال، اهل تهران. منزلم خیابان اسمعیل بزاز، کوچه درویش‌ها، خانه میرزا عباس نام، که قسمتی از آن مال میرزا علی بار فروش معروف به - خانه صادق قمی. سجل احوال دارم نمرة ۲۶۲۸۵ ناحیه ۲، عیال و اولاد دارم، سواد ندارم، برای امضاء سواد دارم، به قدر کافی ندارم، شغل کتابفروشی دوره گردی می‌کنم. کتاب‌های خطی و قیمتی را اغلب خرید و فروش می‌کنم. س: شما به آقای آقا میرزا علی اکبر دهخدا اخیراً کتابی خطی فروخته‌اید به مبلغ یکصد و پنجاه تومان. ج: بله. آقای دهخدا از چهار سال قبل به بنده سفارش کرده بودند که چنانچه کتاب العین اللغه خلیل بن احمد خطی به دستم افتاد جهت ایشان ببرم خریداری کنند. چون که آقای دهخدا به بنده سفارش کرده بودند که چنانچه کتاب مزبور را پیدا کردم ایشان به هر قیمت که باشد بخرند این بود که تقریباً اوایل آذر ماه امسال کتاب مزبور به دست آمد و بنده بر دم خدمت آقای دهخدا. فرمودند چند بنده عرض کردم که پانصد تومان. بالاخره بعد از گفتگوی زیاد به مبلغ یکصد و پنجاه تومان کتاب العین خلیل بن احمد که خطی بود به آقای دهخدا فروختم. ضمناً شرط شد که پس از به چاپ رساندن آن ثلث عواید خالص از آنرا بنده ذیحق باشم و بنده هم کاغذی به ایشان دادم مبنی بر اینکه دیگر حق ادعای غبن نداشته باشم و از ایشان هم نوشته گرفتم که بنده از ثلث عواید حاصل کتاب مزبور ذیحق باشم. در این موقع کتاب‌های ایشان در اطاقی که ساکن بودند متفرق بود و کتاب مذکور را پس از ملاحظه جزء سایر کتاب‌های موجود گذاشتند که مخلوط به کتاب‌های خود بنده شد. مجدداً آن کتاب وقتی که عمل آن خاتمه پیدا کرد آقای دهخدا کتاب‌های خود را جمع کردند و خود ایشان اشتباهاً به جای کتاب العین اللغه مذکوره کتاب شرح اصول کافی را کنار گذاشتند. بنده مطالعه نکرده کتاب‌های خود را جمع‌آوری و در کیف گذاشتم و بدون اینکه ملتفت شوم کتاب العین اللغه جزء کتاب‌های من آمده و کتاب اصول کافی را آقای دهخدا عوض عین اللغه برداشته است خارج شدم از منزل ایشان و همان شبانه به منزل حاجی حسین آقای ملک رفتم که از مشتری‌های بنده است و بنده کتاب عین اللغه مذکور را که کاملاً شباهت به شرح اصول کافی داشت به عوض شرح اصول کافی با دو جلد دیگر که یکی گوهر مراد و یکی هم چند نسخه

عروضی کهنه به وسیله نوکرشان دادم بردند آقای حاجی حسین آقا ملاحظه کنند. بعد بنده از پشت شیشه می دیدم که آقای معرفت^۳ مدیر کتابخانه معرفت هم نزد آقای حاجی حسین آقا ملک بودند. ولی حاج حسین آقا نگذاشت کتابها را آقای معرفت ببیند. بعد از ملاحظه کتابها آقای حاجی حسین آقا به گماشته مذکور گفته پیرس بین چند می گوید این سه جلد کتاب را؟ بنده صدای ایشان را می شنیدم. بعد به وسیله همان گماشته که اسمش نظرم نیست گفتم: این سه جلد کتاب چهل و سه تومان خریده شده است. پرسیدند که جدا جدا چند است؟ بنده عرض کردم: گوهر مرادشش تومان خریده شده است بدون اینکه اسم بردار کنم گفتم دو جلد دیگرش هم سی و هفت تومان خریده شده است. فرمودند بروید صبح بیائید و کتابها را نگاهداشت. روز بعد رفتم مجدداً منزل آقای حاجی حسین آقا ملک چون روز قبلش هیجده تومان طلبکار شده بودم. وقتی هم که سه جلد را گذاشته بودم نزد ایشان پول خواسته بودم. این بود که صبح همان روز به بنده چهل تومان دادند و فرمودند چهار تومان آن را بده به میرزا عبدالله و سی و شیش تومان آن را هم خودت بردار. بنده عرض کردم از بابت چیست چه پولیست می دهید؟ فرمودند: دیروز پول می خواستی این سی و شیش تومان را بگیرد تا بعد به حساب برسیم. بنده گرفتم و رفتم. پس از دو روز رفتم خدمت آقای دهخدا. دیدم ایشان خیلی عصبانی شده اند و به من گفتند شما کتاب را می فروشید و مجدداً می برید؟! این حرکات چه معنی دارد و چند روز است فرستادم عقب شما شما را پیدا نکردم. کتاب را چه کردی؟ بنده عرض کردم تا به حال ملتفت به این قضیه نشده ام. جزء کتابهای دیگر که خدمت آقای حسین آقا ملک است می باشد، گذاشته ام که ببیند برای اینکه بخرند و هنوز نفروختم. گفتم این قدر خریده شده است و به علاوه به عنوان شرح اصول کافی و چند نسخه عربی عروض. گفتم این قدر خریده شده است. آنجا نزد حاجی حسین آقا مانده و اشتباه شده است. می گیرم می آورم. آقای دهخدا فرمودند خواهش می کنم زود بگیرید بیاورید که خیلی احتیاج دارم. بنده آمدم خدمت حاجی حسین آقا قضیه را عرض کردم. به همین ترتیب ایشان فرمودند من حالا حوصله این حرفها را ندارم باشد برای وقت دیگری. چون گرفتاری برای دامادم^۴ پیش آمده است وقت این حرفها را ندارم. بنده یکی دو روز بعد مجدداً رفتم خدمت ایشان مجدداً شرح قضیه را عرض کردم فرمودند که من کتاب را خریدم. بنده عرض کردم بنده کتاب را نفروختم، قیمت را عرض کردم و امانت گذاشتم نزد شما. به علاوه من اصول کافی به شما فروختم نه کتاب العین اللغه. حالا اشتباه شده است و این کتاب متعلق به آقای دهخدا است و بایستی به ایشان رد شود. ایشان فرمودند دیگر فلک نمی تواند این کتاب را از من بگیرد. بنده این کتاب را پشتش نوشتم و جزو کتابخانه ام کرده ام. بنده عرض کردم هنوز نفروخته ام که شما پشت آن را نوشته اید. امانت گذاشته ام. فرمودند خیر بنده خریده ام برو شکایت کن. من همه جا آشنا و دوست دارم می دهم تو را حبس کنند. بنده هم آمدم بیرون پشت در کتابخانه شرکت محدود بودم، دیدم که حاجی حسین آقا آمدند آنجا به میرزا حسین مدیر شرکت محدود گفتند که میان ما و میرزا علی اصغر را صلح بدهید. ما چقدر بدهیم که ایشان رضایت پیدا کند از ما و ضمناً موضوع را شرح داد. میرزا حسین پرسید موضوع چه کتابی بوده است. آقای حاجی حسین آقا فرمودند عین اللغه خلیل بن احمد. بعد میرزا حسین پرسیدند چقدر دادید به ایشان؟ حاجی آقا فرمودند سی و شش تومان. میرزا حسین گفت سی و شش تومان دیگر هم بدهید تا میرزا علی اصغر راضی بشود. بنده عرض کردم کتاب عین اللغه متعلق به آقای دهخداست و به بنده مربوط نیست. نمی توانم مال مردم را بفروشم. ایشان هم تعرض کردند و رفتند. بنده هم رفتم قضا یا را برای آقای دهخدا گفتم. ایشان کاغذ خصوصی به حاجی حسین آقا نوشتند. بنده بردم بدهم به حاجی حسین آقا نوکرانش گفتند سپرده است که نه کاغذ و نه کتاب از شما قبول کنیم. بنده هم کاغذ را انداختم صندوق پست. دیگر نمی دانم رسیده است یا خیر. بعد مجدداً به آقای دهخدا اطلاع دادم. فرمودند تا سه چهار روز اگر تکلیف قطعی آن را تعیین نکنند شکایت می کنم به تأمینات. دیگر بنده نمی دانم.

^۳ معرفت در خیابان ناصر خسرو جنب دارالفنون کتابفروشی داشت و داماد مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب بود.

^۴ داماد مرحوم ملک سردار اسعد بختیاری بود.

این است شرح قضیه کتاب العین اللغه خلیل بن احمد که متعلق به آقای دهخداست و اشتباهاً به جای شرح اصول کافی نزد آقای حاجی حسین آقا مانده است و نفروختم. به طور امانت گذاشتم که بعد قیمتش قطع شود که روز بعدش فهمیدم اشتباهاً عین اللغه آقای دهخداست به جای اصول کافی نزد حاجی حسین آقا مانده است و چنانچه آقای دهخدا هم صرف نظر کند از قضیه، چون بنده راجع به کتاب مزبور در صورتی که نزد آقای دهخدا باشد ذی نفع هستم از آقای حاجی حسین آقا شکایت دارم که ممکن است پس از یک عمر زحمت که کشیدم از منافع این کتاب تأمین آتیۀ بنده می شود.

س: جواب های خود را امضا می کنید؟

ج: بله. ذیل جواب های خود را امضا می کنم.

س: شما پول کتاب را از آقای دهخدا گرفته اید؟

ج: بله یکصد و پنجاه تومان وجه کتاب را همان موقع از آقای دهخدا گرفتم. ضمناً چون ممکن است آقای حاجی حسین آقای ملک با وسایلی که دارد از کتاب مذکوره استنساخ کند تقاضای توقیف و تأمین کتاب مزبور را تا تعیین تکلیف آن می نمایم.

پس از این استنطاق از میرزا علی اصغر مستنطق برای تحقیق نزد حاجی حسین آقا رفته و به شرح زیر از وی بازجویی کرده است.

۱۳۱۲/۱۰/۲۳

به تاریخ بیست و سوم دیماه ۱۳۱۲ از آقای حاجی حسین آقای ملک در موضوع کتاب عین اللغه مورد ادعای آقای دهخدا تحقیقات می شود.

س: شما میرزا علی اصغر کتابفروش معروف به بارانی را می شناسید. در صورت شناسایی مشارالیه، آیا میرزا علی اصغر مذکور کتاب عین اللغه خلیل بن احمد در اوائل ماه آذر ماه نزد شما آورده یا خیر؟ در صورت صحت موضوع کتاب مزبور را به چه عنوان نزد شما آورده است، مشروحاً بیان فرمائید.

ج: تمام افراد این مملکت می دانند که مدت هاست در صدد جمع آوری کتاب و افتتاح مؤسسه ملّی به نام کتابخانه ملک هستم. تا اخیراً موفق شده و همین خانه پدری خود را بر آن وقف کرده قسمتی از کتاب ها را تمرکز داده و بقیه را هم مشغول هستم. چنانکه برای ملاحظه حضرت اجل ریاست محترمه تشکیلات هم یک روز با جمعی در واقع برای افتتاح اجمالی تشریف آورده اند به همین کتابخانه که خانه و کتاب ها به نحوی که در فوق ذکر شد از طرف من وقف شده. اینک نیز رسماً در همین ورق برای ظاهر ساختن نیت خود و آقای دهخدا صریحاً اعتراف می کنم که خانه و کتاب های من کلاً به نام مؤسسه ملّی (کتابخانه ملّی ملک) وقف است. با استحضار بر این مقدمه بدیهی است با تمام کتابفروش های این مملکت شناسایی دارم، از آن جمله میرزا علی اصغر کتابفروش است. دو جلد کتاب از آقا میرزا حسین رئیس کتابخانه شرکت محدود طبع کتب خریده در مبلغ ده تومان بلافاصله نزد من آورده در صورتی که حاج کاظم آقا کوزه کنانی^۵ و معرفت کتابفروش و چند نفر دیگر که خاطر ندارم بودند آن دو جلد را که یکی عروض و دیگری لغت بود با یک جلد گوهر مراد در چهار تومان، جلد اخیر را مسترد داشته گفتم وجه آن دو جلد را صبح بیاید. هم قبل از ظهر به کتابخانه آمدم میرزا علی اصغر و ممتاز کتابفروش هر دو با هم بودند. سی و شش تومان به میرزا علی اصغر دادم رفت. دو روز بعد قریب به غروب آمد که آن کتاب دزدی درآمد. گفتم از هر کس خریداری بگو بدهم به نظمی، شاید چیزهای دیگر هم پیدا شود. گفت اسمش را نمی دانم و خودش را هم نمی شناسم. گفتم پس تقلب موقوف بیان حقیقت کن. گفت کتاب قیمتش بیشتر است و شما برای خرجی ماه مبارک باید به من کمک کنید و رفت. روزی دو سه از این مقدمه گذشت. رفتم

^۵ حاج کاظم کوزه کنانی از تجار بسیار مشهور بود و در سال ۱۳۲۷ در هشتاد و پنج سالگی از جهان درگذشت.

به کتابخانه شرکت محدود طبع کتب دیدم میرزا علی اصغر آنجاست. صحبت به میان آورد. بالاخره آقا میرزا حسین اظهار کرد که من میرزا علی اصغر را راضی کردم شما سی تومان دیگر به او بدهید. باز هم گذشت چند روز بعد آمد به منزل با دو سه جلد کتاب دیگر برای فروش. گفتم تو یک مرتبه چند سال قبل تقلب کردی دیگر از تو کتاب نخریدم. باز هم تقلب شروع شد. دیگر نخواهم خرید. عاقبت اصرار کرد در پنج تومان خریدم. بعد از چند روز دبه کرد. گفتم کتابها حاضر وجه را بده و ببر. رفت پس از ده پانزده روز دیگر پول را داد و کتابها را برد. این است عین قضیه. حالا برای اثبات خلاف این ادعا از طرف آقای دهخدا که قدر طامعه مشارالیه بر ثقل سامعه من سبقت جسته، حاضرم اگر آقای دهخدا نشانی کتاب و ترتیب تنظیم و تبویب آن را دادند آنچه بخواهند تقدیم کنم والا از مثل ایشان آدمی سزاوار نبوده است و نیست که برای مبلغ غیر قابل با میرزا علی اصغر دزد بسازند، برای آنکه یک کتاب را از یک مؤسسه ملی و کتابخانه ملی در آورند. معزی الیه لازم است کتاب الامثال مرقوم داشته و دو ورق کتاب را که مشتمل بر هزار بیت باشد مثل تلقی فرمایند. در این زمینه به حکومت حضرت اجل ریاست محترمه تشکیلات حاضر و شرح قضیه را کتباً به عرض محترمشان خواهم رساند. به تاریخ ۲۶ رمضان المبارک ۱۳۵۲ مطابق بیست و سوم دهم دوازده*

حسین بن محمد کاظم ملک التجار

قسمت اخیر یاد آمد، مزیداً للتوضیح عرض می‌کنم:

آقای سعید نفیسی پریشب تشریف آورده بودند اظهارات آقای دهخدا را به من می‌کردند که دهخدا اظهار داشته رفیق شما (حاجی حسین آقا) به من خیانت کرده. نفیسی پرسیده چرا؟ گفته میرزا علی اصغر کتاب را آورده به من فروخته. بعد چون پاره‌ای از جاهایش پاره بود دادم میرزا علی اصغر ببرد بدهد صحافی کنند. آن وقت برده به حاجی حسین آقا فروخته. آقای سعید نفیسی هم حاضرند قسمت اخیر را متمنی است سؤال فرمایند. چون در فرستادن کتاب اولاً یافتن آن مدت‌ها وقت لازم دارد تا از میان کتابها جدا شود لذا مقدور نیست. ممکن است کل کتابخانه که قفل است مهر و موم شود تا از آقای دهخدا نشانی‌های لازم را پرسیده و کاملاً محقق سازند که ادعا خلاف است و تعیین تکلیف شود که یا در تأمینات و یا در عدلیه یک طرفی شود. آن وقت مال ایشان شد ببرند، مال کتابخانه شد بماند.

س: کتاب عین اللغه مذکور را میرزا علی اصغر بارانی مدعی است قبلاً به آقای دهخدا فروخته بودم و موقع خروج از منزل مشارالیه آن را اشتبهاً به جای شرح اصول کافی داخل کتابهای خود به منزل شما آورده و اشتبهاً به عوض شرح اصول کافی کتاب عین اللغه را با جلد دیگر نزد شما گذارده و بدون آنکه قیمت آن را قطع نماید بعداً منتقل شده است. کتاب عین اللغه به جای اصول کافی نزد شما آورده است. میرزا علی اصغر مذکور ضمن تحقیقات اظهار داشته است کتاب مذکور را به عنوان امانت نزد شما گذارده و اعتراف می‌نماید که قبلاً آن را به آقای دهخدا فروخته است. شما اظهارات میرزا علی اصغر را تصدیق می‌کنید یا خیر؟

ج: آنچه قبلاً اظهار شده تمام مبنی بر خلاف اظهارات مشارالیه و عدم تصدیق آنست. چرا که با شرح مفصل مذکور که در موقع فروش آقای معرفت کتابفروش و دیگران بوده‌اند و گرفتن سی و شش تومان نقد اگر امانت بود که محتاج به این قضایا نبود. علاوه تا حالا از دیگری امانت قبول کرده‌ام که از میرزا علی اصغر قبول کرده باشم و یا برای میرزا علی اصغر جای برای گذاردن امانت قحط بود که به دست من بسپارد و اگر امانت بود چرا از من پول گرفت و نسبت به یک جلد مدعی امانت شده به هر حال مورد تکذیب است.

تحقیقات مستنطق در شهر بانی به همین جا خاتمه یافته، در برگ‌های تحقیقات و صورت مجلس‌ها سؤال‌هایی را که میرزا علی اصغر شده و جواب‌هایی که داده به خط مستنطق است. لکن مطالبی که مرحوم حاجی حسین آقا در پاسخ سؤال‌های مستنطق بیان کرده به خط خود نوشته و امضاء کرده است.

* از دهم، مراد دی و دوازده، سال ۱۳۱۲ است.

ملک پس از این بازجویی‌ها نامه‌ی زیر را به مرحوم سعید نفیسی نوشته و اطلاع او را از حقیقت امر خواسته که به عنوان استشهاد ضمیمه‌ی پرونده کند و نفیسی آنچه که واقع شده و از زبان مرحوم دهخدا شنیده بی‌کم و کاست در پایین نامه نگاشته است:

هو - فدایت شوم، از قرار معلوم میرزا علی اصغر کتابفروش به حضرتعالی و آقای اقبال این قسم اظهار داشته که یک جلد کتاب العین داشتم فروختم برای حسین آقا. هرگاه چنین اظهاری مشارالیه به حضرتعالی کرده متمنی است دو کلمه مرقوم و اینجانب را رهین تشکر و امتنان فرمائید.

(امضا) ملک

فدایت شوم
از قرار معلوم میرزا علی اصغر کتابفروش
به حضرتعالی و آقای اقبال این قسم
اظهار داشته که یک جلد کتاب العین
داشتم فروختم برای حسین آقا.
هرگاه چنین اظهاری مشارالیه
به حضرتعالی کرده متمنی است دو کلمه
مرقوم و اینجانب را رهین تشکر و امتنان
فرمائید.

قربانت گردم، چند روز پیش در ضمن مشافهاتی

که با حضرت آقای دهخدا داشته‌ام می‌فرمودند که روزی میرزا علی اصغر کتابفروش نسخه‌ای از کتاب العین خلیل بن احمد به خدمت ایشان برده و فروخته است و پس از قطع معامله کتاب را دوباره به او سپرده‌اند که تعمیری در آن کند و او هم کتاب را به حضور عالی برده و فروخته است و چون این کتاب برای تألیفاتی که ایشان در دست دارند لازمست، دلبستگی تام به آن دارند و چون وظیفه ارادت بنده نسبت به ایشان و حضرتعالی حکم می‌کند که در میان دو تن از دوستان بنده نقاری نباشد و همواره کوشیده‌ام که هرگاه بتوانم در میان دوستان خود رابطه‌ی الفتی تولید کنم بدان ببالم اینست که این چند سطر را به حضرتعالی فرستادم و چون از کرم و بزرگواری‌های حضرتعالی بیش ازین هم دیده‌ام تمنی دارم شفاعت مرا بپذیرید و اگر مراتب چنانست که بنده شنیده‌ام با همان فتوتی که در وجهه عالی سراغ دارم حکم کنید.

ارادتمند - (امضا) سعید نفیسی

قربانت گردم
چند روز پیش در ضمن مشافهاتی
که با حضرت آقای دهخدا داشته‌ام
می‌فرمودند که روزی میرزا علی اصغر
کتابفروش نسخه‌ای از کتاب العین
خلیل بن احمد به خدمت ایشان برده
و فروخته است و پس از قطع معامله
کتاب را دوباره به او سپرده‌اند که
تعمیری در آن کند و او هم کتاب را
به حضور عالی برده و فروخته است
و چون این کتاب برای تألیفاتی که
ایشان در دست دارند لازمست،
دلبستگی تام به آن دارند و چون
وظیفه ارادت بنده نسبت به ایشان
و حضرتعالی حکم می‌کند که در
میان دو تن از دوستان بنده نقاری
نباشد و همواره کوشیده‌ام که
هرگاه بتوانم در میان دوستان خود
رابطه‌ی الفتی تولید کنم بدان
ببالم اینست که این چند سطر را
به حضرتعالی فرستادم و چون
از کرم و بزرگواری‌های حضرتعالی
بیش ازین هم دیده‌ام تمنی دارم
شفاعت مرا بپذیرید و اگر مراتب
چنانست که بنده شنیده‌ام با
همان فتوتی که در وجهه عالی
سراغ دارم حکم کنید.

ارادتمند

چون این جنجال بدین طریق خاتمه نیافت سعید نفیسی این نامه را خصوصی به ملک نوشته و تقاضا کرد برای علاقه و دل بستگی تام دهخدا و نیاز بدان برای تألیفات خود، ملک کتاب را به وی باز دهد.

تقریباً بیست و پنج و شش روز پیش در موقعی که میرزا علی اصغر کتابفروش برای ارائه دو سه کتاب به بنده منزل آمده بود اظهار داشت که دو سه روز پیش یک نسخه کتاب العین خلیل بن احمد و یک نسخه جواهر الاسرار آذری و دو کتاب دیگر که چون بنده توجهی نداشتم به نظر نسپردم به حضرت تعالی فروخته است و مخصوصاً مبلغ سی و شش تومان قیمت آنها را نیز در نظر دارم و چند روز بعد در منزل آقای بدیع الزمان بودم که باز میرزا علی اصغر به آنجا آمده بود. مجدد همین مطالب را اظهار می کرد و از حضرت آقای اقبال نیز شنیدم که همین [ظ: نکته را] به ایشان نیز عرض کرده بود و درین باب به هیچ وجه تردید نیست [چند کلمه در چاپ افتاده] این مطالب را گفته است.

(امضا) سعید نفیسی

با این همه ملک کتاب العین را از آن خود دانسته و نامه زیر را به رئیس شهربانی سرلشکر آیرم نوشته و پرونده را مختوم ساخت و این کتاب اکنون در کتابخانه ملک ضبط و مورد استفاده همگان است.

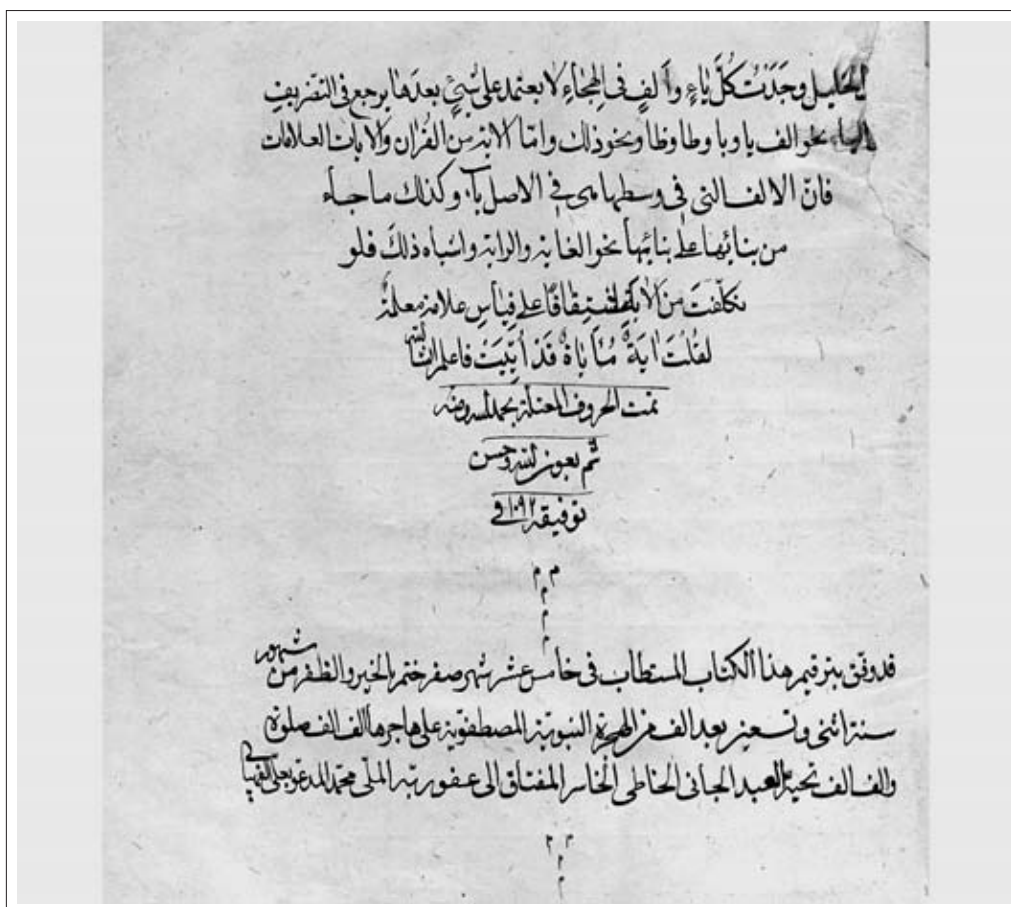
[۱۳] ۲۳/۱۰/۲۳

هو - قربانت کردم، بعد از افطار و اداء طاعات و دعاء بقاء وجود مقدس عالی که برای بندگان صمیمی اکمل عبادتست به عرض این محضر مصدع می گردد یک ساعت قبل با جمعی در کتابخانه بودم که گفتند کسی از تأمینات آمده و شما را می خواهد. گفتم بفرمائید به مجرد ورود چون به خدای متعال و به سر مبارک خودتان از زندگانی سیر و از اوضاع خود دلگیر هستم، گفتم غرض التزام خدمت است حاضر و شاکرم و اگر امر دیگریست بفرمائید اطاعت شود. اظهار داشت برای استنطاق مطلبی است. گفتم بفرمائید اطاعات کنم. معلوم شد آقای دهخدا با میرزا علی اصغر بارانی که یکی از کتابفروش های دوره گرد است برای کمک به معارف یا جمع زخارف مواضعه جهت ربودن کتابی از کتابخانه ملی متعلق به حضرت اجل کرده که پس از ربودن به قیمتی زائد بر آنچه به بنده قبلاً فروخته شده فروخته و وجه آن را برادرانه قسمت نمایند. توضیح این مقال آنکه تقریباً قبل از رمضان، و اواخر شب که آقای معرفت مدیر کتابخانه معرفت و حاجی کاظم آقا و جمعی دیگر حضور داشتند گماشته آمد با سه جلد کتاب که میرزا علی اصغر کتابفروش آورده. گفتم بگو قیمت اینها را یک یک معلوم نماید. رفت و آمد که یکی چهار تومان و دو جلد دیگر سی و شش تومان. بنده یکی را که چهار تومان می گفت مسترد داشته، دو جلد دیگر را نگاهداشته، گفتم صبح بیاید و جهش را بگیرد. و صبح آمد با حضور میرزا عبدالله معروف به ممتاز سی و شش تومان قیمت کتابها را دادم رفت. دو روز بعد آمد که یکی از آن کتابها دزدی در آمده. گفتم بگو از که خریدی تا آن آدم را به نظمی معرفی کنم، شاید پاره ای چیزهای دیگر کشف شود. گفت آن شخص را نمی شناسم، گفتم پس حقیقت مطلب را بگو. گفت دهخدا همان یک جلد را از من در پنجاه تومان می خرد، پس شما کمکی در خرجی ماه رمضان به من نمائید. گفتم برو بعد. چند روز بعد به کتابخانه شرکت محدود طبع کتاب واقع در خیابان ناصریه رفتم برای خرید کتاب. میرزا علی اصغر هم آنجا بود. باز صحبت کرد. آقا میرزا حسین مدیر کتابخانه گفت کتابها را در ده تومان از من خرید با حضور میرزا اسدالله مدیر کتابخانه ترقی و برای شما آورد. حالا شما سی تومان به او بدهید علاوه بر مبلغی که داده اید. حالا رفته با دهخدا سازش کرده و به نظمی تظلم کرده اند. پریشب هم آقای سعید نفیسی برای کتابی که از بنده نزد معزی الیه بود آمد به منزل پشت سفارت که کتاب را مسترد دارد. گفت دهخدا به من می گفت حاجی حسین آقا به من خیانت کرده. کتابی میرزا علی اصغر به من فروخت، بعد دادم ببرد صحافی کند برده به حاجی حسین آقا فروخته.

چنانکه در دُسیه استنطاقی شرح داده ام که بخواهید و ملاحظه فرمائید حکومت قضیه حقا و عدلاً با حضرت اجل است. ملاحظه فرمائید این همه تهافت و تناقض دسائس آقایان را نسبت به یک مؤسسه ملیّه ثابت نمی نمایند؟ به سر مبارک خود حضرت اجل که عظیم سوگند است، اگر دهخدا به حضور مبارک حاضر شود و نشانی کتاب و تنظیم آن را بدهد حاضر کتاب را با هزار تومان به ایشان بدهم.

یا مقرر فرمائید میرزا علی اصغر را که به قول دهخدا و خودش خیانت کرده و خیانت او محرز است سخت گرفته استنطاق کنند تا خودش شرح دسائس و خیانت خود را شرح دهد. و الا از یک کتاب که ازین مؤسسه ملی خارج شود کتابخانه را زبانی نخواهد رسید ولی غرض جلوگیری از دسائس است آن هم با این پروئی. حال به هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی. امر الاجل مطاع مطاع.

نسخه کتاب العین سالها منحصر به فرد بود. چهارده سال نسخه بی دیگر که تحریر آن سالی چند بعد از نسخه کتابخانه ملک بود یافت شد و نگارنده برای کتابخانه مجلس خریداری کرد و اینک در آنجا ضبط است.



انجامه «کتاب العین». به خط علی قیپائی. ۱۰۹۲ ق (تهران: کتابخانه ملک، ش ۵۳۸).

Nameh-ye Baharestan: vols. 8-9, 2007-2008, ser. nos. 13-14

Ali Akbar Dehkhoda and Hāji Hossein Āqā Malek

Ahmad SOHEYLI KHANSARI

(1291? - 1373 AHS)

This paper concerns the details of how a manuscript of Khalīl b. Aḥmad al-Farāhīdī's *Kitāb al-ʿAyn* (dated 1092 AH, 1681 AD) came into the possession of Hāji Hoseyn Āqā Malek, who had purchased it for his library. This manuscript was the cause of a conflict between Malek and ʿAli-Akbar Dehkhodā, which required interference by the police. The details of this conflict along with a number of documents concerning it are laid out in this paper.